

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

صحبت در تشخص صورت خارجی در ذهن بود و اینکه هر شیئی که دارای معنایی است که در ذهن متصور می‌شود، این متشخص می‌شود به همان وجود خاص که قابل انطباق بر فرد دیگر نیست و لذا ماهم در محاورات می‌گوئیم: آقا این دیدگاه شخصی شماست، یا این تصور ذهنی شماست یا شما اینطور تصور کردید و دیگری شاید به شکل دیگری تصور کند. این حکایت از این مساله می‌کند که وجود ذهنی هم مانند وجود خارجی متشخص و متعین است و تعیینش هم به واسطه همان وجود است. در بحثهای گذشته مرحوم آخوند فرمودند که آنچه که موجب تشخص است، عبارت از وجود است و ماهیت موجب تشخص نیست البته راجع به ماهیت هم اگر رفقا یادشان باشد صحبت شد که تفسیری که از ماهیت آورده شده است با آن معنایی که ما از ماهیت کردیم یک مقداری تفاوت دارد یا اینکه اصلاً فقط تفاوت در ابهام و تفصیل دارد. چون برای ماهیت آن معنایی که متصور است یک معنای عدمی است که هیچ قابلیت برای حمل صفات و اتصاف به اشیاء را ندارد و هرچه هست همان وجود است که آن وجود ماهیت را اصالت می‌بخشد و عرض شد که اگر ماهیت به معنای عدم محض باشد دیگر معنا ندارد برای عدم محض حکمی بشود یا اینکه صفتی بر او بار بشود یا اینکه بتواند اصل وجودی قرار بگیرد و نه اینکه ماهیت در قبال وجود، وجودی دارد که منظور وجود در قبال هستی است به نحوی که با آن وجود قائل به ثنویت و اعتقاد به دو اصل قدیم در اینجا بشویم، بلکه ماهیت عبارت است از همان حدّ وجودی نه به عنوان عدم، حدّ وجود با عدم فرق می‌کند. عدم لاینخبر به است و لکن حدّ وجودی همان وجود است، منتهی آن حدّ وجودی که عبارت

است از تشخّص و تعین وجود به انحاء مختلف. بنابراین ماهیتی که در ذهن تصور می‌شود، خودش من الوجود است منتهی وجودش وجود مجرد است چون قائم به نفس و قائم به ذهن است و ظرف تحقّقش ذهن است ولی این جزئیاتی که به واسطه ذهن برایش پیدا شده است، از ناحیه وجود برای ماهیت پیدا شده است یعنی وجود ذهنی موجب این جزئیت شده است ولی همین ذهن این وجود ذهنی را از این ماهیت جدا می‌کند وقتی جدا شد جزئیتش هم از دست خواهد رفت تا وقتی که قائم به ذهن است قابل صدق برخارج نیست تا وقتی که قائم به ذهن است موجب تسری به ماهیت دیگر و به وجود دیگر نیست، مال همین آقا است از داخل شکم و نفس او اصلاً در نمی‌آید تا اینکه بخواهد به یک امر دیگری صدق بکند، این مال همین است و در این صورت به هیچ عنوان نمی‌شود به آن دست زد ولی همین که آن استادش را به آن شخص حذف کردیم وجودی را که باعث تشخّص او شده است، کنار می‌زنیم و همه این کارها را ذهن می‌تواند انجام دهد. این ذهنی که خدا به ما داده است یک شیء عجیب و غریب است برای خودش می‌برد و می‌دوزد و مونتاژ می‌کند و هرکاری دلش بخواهد می‌کند، کاه را کوه و کوه را کاه می‌کند، جاهل را عالم نحیر و عالم نحیر را شخص بیسواد می‌کند، خدا کرده دیگر چکارش می‌شود کرد. عالم صالح را یک فاسق فاجر معرفی می‌کند، پسر پیغمبر را به عنوان خارجی بر خلیفه حق زمان حضرت یزید بن معاویه می‌کند و پسر پیغمبر، امام مفترض الطاعة را چون بر خلیفه زمان خروج کرده است، فاسق و فاسد و مفسد معرفی می‌کند لذا واجب‌القتل است آن هم چه خلیفه‌ای؟ جناب یزید سگ باز، فاحشه‌باز، میمون‌باز، از این بازها هرچه بگویید این بزرگوار قابلیت حمل بر اینها را دارد، آخر هر چیزی قابلیت می‌خواهد هرکسی نمی‌تواند استعداد هرچه باز می‌خواهد، داشته باشد، این خلیفه و جانشین رسول خدا، قابلیت حمل اینها را دارد یک

موضوع بسیار وسیع و فراخی است. می‌آید پسر پیغمبر را فاسد و مفسد و آن آدم را به عنوان صالح و خلیفه معرفی می‌کند. این روایاتی که جعل شده و آمدند این آیه **وَإِذَا تَوَلَّى سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ** را حمل بر امیرالمؤمنین کردند و آن آیه خاتم بخشی امیرالمؤمنین را به ابن ملجم نسبت دادند! اینها کار کیست؟ کار ذهن است کار ذهن، اصلاً همین است که می‌آید و درست می‌کند این را می‌گذارد جای آن و آن را می‌گذارد جای این و خدا هم کمکش می‌کند و شیطان هم کمک می‌کند و می‌گوید حالا که می‌خواهی **وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ۗ** خیلی آیه عجیبی است که هرکسی مسیرش از مسیر خدا دور بشود خدا رهایش نمی‌کند و نمی‌گوید حالا تو مسیرت دور شد برو پی کارت، نه ما در کنارت شیطان می‌آوریم یا جای ما است یا جای شیطان، حدّ فاصل هم ندارد یا این یا آن ، اگر آمدی در مسیر ما ملائکه می‌آیند و قرین تو می‌شوند و اگر نیامدی شیطان است که **نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا** بعد می‌فرماید این شیاطین می‌آیند و کمکش می‌کنند. مرحوم آخوند هم در اینجا به همین قضیه می‌خواهد اشاره کند **قِيلَ ان الكَلِيَّةَ هِيَ مَطَابِقَةُ الصُّورَةِ الْعَقْلِيَّةِ لِأُمُورٍ كَثِيرَةٍ**، حقیقت کلی عبارت است از تطابق صورت عقليه با امور بسیار لا من حيث كونها ذات هوية قائمة بالذهن نه از حیثیت اینکه این صورت عقليه دارای هویتی است که قائم به ذهن است لا من حيث كونها ذات هوية که قائمة بالذهن یا قائمة بالذهن، قائمة بهتر است که به آن هویت برگردد آن معرفه است دارای یک هویت، هویت یعنی وجود خود

۱- سوره بقره - آیه ۲۰۵

۲- سوره زخرف - آیه ۳۶

آن صورت عقلی وجود، منتهی وجودش خارج از ذهن است بل من حیث کونها ذاتا ادراکیه غیر متأصله فی الوجود شما وجود را در اینجا در نظر نمی‌گیرید بلکه همان حقیقت مثالیه او را که قابل انعکاس است و جهت مرآتی دارد آن را ما در نظر می‌گیریم که آن غیر متأصله فی الوجود است و بر آن وجودی بار نمی‌شود، فقط یک ماهیت است چون ما وجود ذهنی را از او منسلخ کردیم و وقتی منسلخ شد، می‌شود ماهیتی جدای از آن وجود ذهنی، لذا خود انسان این مساله را درک می‌کند وقتی شما یک زیدی را در ذهنتان تصور می‌کنید آن حالتی را که در ذهن دارید آن حالت مال خودتان است و یک تصور جزئی است که آن حالت ارتباطی به دیگری ندارد گرچه نظیر او ممکن است برای شخص دیگری پیدا بشود. مرحوم آقا می‌فرمودند یکی از مؤیدات وحدت وجود این است که وقتی یک حال واحدی بیاید برای عده‌ای از افرادی که مستوی المرتبه باشند همه به یک نحوه تجلی را ادراک می‌کنند و این قضیه دیده شده که یک حال می‌آید، یک کشف می‌آید، یک انفتاح و یک مساله و یک معنا می‌آید برای چند نفر وقتی که از این سوال می‌کنی همین را می‌گویند، از دیگری سوال می‌کنی همین را می‌گویند، همه یک چیز را می‌گویند در حالتی که هر کدام از اینها یک وجود جزئی برای خودشان دارند آنی که الان دارای نفس است و این نفس ارتباطی با نفس دیگری ندارد آن برای خودش نفس است و زید است و خصوصیات است و آن هم برای خودش یک نفس و یک خصوصیات دیگری دارد ولی آن حالی که حال واحد است آن حال واحد است در چند جا مستقر می‌شود اگر استعداد برای تلقی آن شخص در آن مرتبه داشته باشد، اگر نه نداشته باشد و فکرش در خانه‌اش باشد، دارد به شام شیش فکر می‌کند جلسه عصر جمعه به جای اینکه فکرش را در مسائل صحیح ببرد، دارد فکر می‌کند که محلله مکرمه مطوله این چه غذائی درست کرده است یا اینکه میهمان می‌خواهد بیاید حالا که می‌خواهم

بروم خانه باید ماست بگیرم چیزهای دیگر بخرم...، نه آقا جان آن می‌آید و به این نمی‌خورد و می‌رود و به بقیه می‌خورد، به این ماست می‌دهند و ماست گیرش می‌آید! و یکی از مؤیدات مساله وحدت وجود همین مشاهداتی است که برای عده کثیری از افراد که مستوی المرتبه هستند و دارای استعداد تلقی هستند برای آنها پیدا می‌شود و همه یک مطلب را ادراک می‌کنند و خیلی عجیب است که همان مساله که برای این افراد در این مرتبه پیدا شده است، همان مطلب برای افرادی که مافوق اینها هستند به یک شکل دیگر پیدا می‌شود این خیلی عجیب است یعنی یک واقعیت از عالم مشیت نزول می‌کند و این در هر مرتبه صورت خاص خودش را دارد در این مرتبه صورت معنا دارد در یک مرتبه صورت ظاهری پیدا می‌کند در مرتبه دیگر صورت ماده یا صورت مثالی پیدا می‌کند هرکدام از اینها صورت خاص را دارد و افراد مستعد تلقی در هر مرتبه همان صورت را تلقی می‌کنند. ممکن است صدمرتبه داشته باشد. لذا مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه می‌فرمودند من این مطلب را از قول مرحوم آقا نقل می‌کنم ایشان می‌فرمودند حالتی بر من می‌گذرد که خود را در عالمی از معانی می‌یابم که نمی‌دانم به کدام یک از آنها را تمرکز کنم یعنی اینقدر معانی غریبی است که نمی‌توانم تمرکز کنم تا می‌خواهم به یکی از اینها توجه کنم یک مرتبه می‌بینم عوالمی گذشت که اصلاً از دید من محو شد اصلاً چیز جدیدی پیدا شد واقعاً اینها در کجا هستند که عوالم، نه یک عالم یک مرتبه رفتند بالا که تا می‌خواهند توجه کنند یک ثانیه یا چندثانیه آدم می‌خواهد نظرش را بیاندازد در یک حقیقتی که برای او کشف شده می‌بیند اصلاً چندتا عالم را گذراند نه اینکه به عالم بالاتر رفت و با یک پدیده جدید و عوالم جدیدی روبرو شد و یک معانی جدید، بلکه چندمرتبه را طی کرد که اصلاً این ارتباطی به آن ندارد آن وقت می‌گویند این حرفها درست است؟!!

غير متأصلة في الوجود فهي وجودها كوجود الاضلال المقتضية للارتباط بغيرها من الامور وجودش اذلال است، وجود عكوس است که ارتباط به غيرخودش را اقتضا می کند و باید یک صاحب الظلی باشد تا اینکه بتواند انعکاس در مراتب مختلف خارج پیدا کند حالا سواء كان ذهنية او خارجية حالا می خواهد آن اذلال، اذلال ذهنیه باشد یا خارجی باشد دیگر تفاوت نمی کند مثل انعکاس نور و انعکاس صور در نواحی خارجی یا اینکه در ذهن باشد و آن صورت ذهنی انعکاس به خارج پیدا کند و مصادیق خارجی داشته باشد بالاخره این ذهن یک استنادی به آن صاحب ظل دارد که همان خود نفس است از این نظر و یک انعکاسی دارد به خارج که آن مربوط به خود آن ماهیتش می شود نه هویتش، و سواء أتقدمت هی علیها او تأخرت حالا می خواهد متقدم باشد بر آن امور یا اینکه متأخر از آن امور باشد، فرق نمی کند یعنی آن اذلال متقدم باشند یا متأخر باشند، چون گاهی اوقات امر بعد از آن پیدا می شود گاهی قبل پیدا می شود. آن ذهن در جایی که انسان می خواهد انتزاع یک امر مشترک را بکند و از جزئی به کلی برسد آن اذلال مقدم می شوند و اگر نظر به کلی داشته باشد و بعد بنخواهد به مصادیق آن نگاه کند این متأخر می شود و من الکلی بعضی از اقسام کلی ما داریم که اینها، يتقدم على الجزئيات الواقعة في الاعيان اینها مقدمند بر جزئیاتی که در اعیان خارجی هستند كتصورات المبادی مثل اینکه مبادی مافوق، اینها تصورات معلولات خودشان را دارند و علل تصور معلولات را می کند. این تصور معلولات برای علل در حالی است که هنوز معلول وجود خارجی ندارد ولی این تصور علت چیست؟ که این علت تصور می کند معلولی را که از او ظهور پیدا می کند، ظهور معلول از علت این قبلا باید از نقطه نظر ذهنی تصویری تقدّم طبیعی داشته باشد بر تعین خارجی معلول فیسمی ما قبل

الكثرة به این می‌گویند تصورات ما قبل الكثرة یا کلیات و منها ما یستفاد من الخارج از جزئیات ما به آن کلی پی می‌بریم کعلومنا الكلیة المتزعة من الجزئیات الخارجية مانند علوم ما که از جزئیات خارجیه انتزاع کلی را می‌کنیم فیسمی ما بعدالكثرة به این می‌گویند علوم و تصورات مابعدالكثرة و ممّا یحقّق معنی المطابقة حالا ایشان دارد مثال می‌زند می‌گوید این معنای مطابقه را دارم برای شما توضیح می‌دهم و مثال می‌زنم انک اذا رأیت شخصا انسانیا حصل فی ذهنک صورة الانسان المبرأة عن العوارض وقتی شما یک شخص انسان را تصور کنید، یک صورت انسانی که عاری از عوارض شخصیّه خارجیه هست در ذهن شما نقش می‌بندد چون خارج که در ذهن شما نمی‌آید ثم اذا أبصرت شخصا آخر منه اگر یک انسان دیگری را شما دیدید، شما چشم باز کردید یک انسان را در این مدرسه دیدید خوب برای شما یک صورت ذهنی از این انسان، بعد یک دفعه سرتان را برمی‌گردانید می‌بینید یک نفر دیگر آن گوشه است آن که دارید می‌بینید چطوری لا یقع فیهِ صورة اخرى دیگر یک صورت دیگری جدای از آن انسان در ذهن شما نمی‌آید شما همان را منطبق براین می‌کنید یعنی همان صورت ذهنی که هنوز در ذهن شماست و بستگی به هوش شما دارد با بعضی‌ها الان حرف می‌زنی می‌گوید چه گفتی؟ بابا همین الان گفتم، چه گفتم؟! حواست کجاست؟ دیگر اینجا باش، بابا از خانه درآمدی و فعلا اینجا مدرسه است و بحث است ولی این یادش می‌رود و بعضی‌ها نه اینها که زود یادشان می‌رود تا آن صورت انسان آن ماهیت را در ذهن می‌آورند یک مرتبه یادشان می‌رود که اصلا کی بوده؟ یک نگاه می‌کند می‌گوید اِه این کی است؟ دوباره یک صورت انسان جدید می‌آید ولی بعضی‌ها هستند خیلی عجیب، یک کسی را من می‌شناختم فوت کرده پیر هم بود می‌گویند این اگر بیست سال پیش با یک نفر

در یک جلسه بود، با وجود ازدهام و مراجعات زیاد می‌شناخت. حافظه بعضی‌ها خیلی عجیب است حتی یک لحظه این می‌شناخت و می‌دانست که این کیست می‌گویند این قضیه واقعیت دارد می‌گویند: طلبه ای یک روز رفت پیش آقای بروجردی گفت زنم دارد می‌زاید، آقای بروجردی یک پولی به او داد و بعد گفت این پیر است کثرت اشتغالات و درس و اینها یادش رفت، سه ماه دیگر رفت گفت عیالم دارد می‌زاید و دوباره یک پولی به او داد. در آن موقع که بیمارستان نبود، قابله زیاد بود، بعد سه ماه دیگر رفت و آقای بروجردی داد ولی به او گفت بیا کارت دارم گفت قدر زنت را خیلی بدان، زنی که توی شش ماه سه بار بزاید این زن مثلش پیدا نمی‌شود نه سه قلو سه دفعه سه تا پشت سر هم هر سه ماهی یکی، حیوانات هم سه ماه بیشتر طول می‌کشد، حالا مرغ مثل اینکه بیست روز است، اما این زن مثل اینکه خلاصه توی این سه ماه، سه تا می‌زاید. آقای بروجردی حافظه‌اش خیلی قوی بود حالا این دیگر خیلی اشتباه کرده بود اقلأً می‌گذاشتی پنج ماه بعد می‌رفتی، آخر سه ماه خیلی زود بود.

حالا اگر کسی یک صورت انسانی را ببیند تا وقتی که از ذهنش نرفته همه افراد را منطبق بر آن می‌کند لازم نیست صورت جدید در ذهنش حک بشود که حیوان باشد و ناطق باشد مگر اینکه حافظه‌اش مثل بنده باشد تا یک چیزی بیاید ظهور پیدا کند نیاز به یک صورت مجدد داشته باشد. **ثم اذا أبصرت شخصاً آخر منه لایقع فیه صورة اخرى** یک شخص دیگری از انسان شما ببینید لا یحتاج الی صورة اخرى دیگر صورت نمی‌آید همان انسانیتی که قبلاً بوده همان انسانیت هست حالا شما منطبق بر آن شخص دوّم می‌کنید الا اذا غابت الاولى عن ذهنک مگر وقتی که اولی از ذهن شما برود **كقابل رشم من طوابع جسمانية متماثلة یقبل رشما من الاول** مثل یک اثری که شما می‌گذاریم این اثرهای جسمانی که شما می‌گذارید روی یک شیئی این تا قبل از اینکه

رطوبتی بیاید بر یک جسم و به واسطه مطر او غیرمطر اینها این همانجا باقی است وقتی که از بین رفت آن وقت یک اثر بعد می‌آید، یک رطوبت جدیدی و یک اثر جدیدی را دوباره ایجاد می‌کند در همانجا ولی اگر همان باشد شما در مرتبه دوم که بخواهد آن اثر رطوبت را بیاورید، کاری انجام نمی‌دهد همان رطوبت اولی در آن جسم باقی است **ولا یختلف بورود اشباهه علیه** با ورود اشباهش این اختلاف پیدا نمی‌کند **واذا قیل فی الکتب** وقتی شما می‌بینید نوشته که **ان الکلیة واقع فی الاعیان او یشار الیه کلی** در اعیان است باید ببینید در اعیان منظور چیست؟ نه اینکه به خود وجودش در اعیان است بلکه بصورت مثالی در اعیان است **فانما یعنون به الطبیعة التي يعرض لها اذا وجدت فی الذهن ان تكون کلیه** منظور این است که طبیعتی که این مساله به آن عارض می‌شود اگر در ذهن پیدا بشود این می‌شود کلی والا اگر در ذهن پیدا نشود که اصلا وجود خارجی ندارد **والاشیاء مشتركة فی معنی کلی یفترق باحد امور اربعة اشیائی** که مشترک هستند در معنای کلی و ما قبلا در کتاب قبل گفتیم این یکی از امور چهارگانه که اینها با همدیگر در عرض و کم و کیف و اشتداد و ضعف و آن مطالبی که در آن کتاب قبل بحث شد **کما أشرنا الیه لان اشتراک ان کان فی عرضی اگر اشتراک، اشتراک در عرضی لا غیر فالافتراق بنفس الماهية مثل سواد و سطح. وان لم یکن الاشتراک فی عرضی خارج اگر اشتراک در عرض نباشد فقط در خارج باشد، فقد یفترقان بفصل اینها به فصل افتراق پیدا می‌کنند که اگر اختلاف، اختلاف نوعی باشد ان کانت الشکرکة فی معنی جنسی اختلاف، اختلاف نوعی است یا اینکه اختلاف او بعرضی غیر لازم ان کانت الشکرکة فی امر نوعی و برای اصناف و غیرذلک از طبیعات مختلف در وصف و امثال و در مقولات و اینها با همدیگر اختلاف دارند **اذا اللازم للنوع****

لازم للفرد أنى كه برأى نوع هست برأى فصل هم هست **فيتفق الجميع** در همه با همدىگر متفق هستند **وان كان يجوز ان يكون المميز لها لازم الشخص لا لازم النوع** و اگر جايز است آن كه تميز مى دهد آن افراد را آن مصاديق را اين لازم شرط باشد نه اينكه لازم نوع باشد او **بتماميه و نفس فى النفس الطبيعية مشتركة** يا بواسطه تمام و نفس باشد كه باز در بحث، كم گفتيم اختلاف در كم بواسطه تام و ناقص بودن است **لما عرفت من وهن قاعدة المتأخرين فى وجوب اختلاف حقيقة التام والناقص مما سبق** ما قبلا اين مساله را بحث كرديم مرحوم آخوند هم فرمودند كه اختلافى كه دارد در بحث اشتداد وجود كه آخر كتاب اول بود در آنجا گفتيم كه در بعضى از موارد ايشان فرمودند كه خود اين ماهيت فى حد نفسه اشتداد پيدا مى كند كه متأخرين قائل به اين مساله بودند و همينطور بعضى از متقدمين، اگر يادتان باشد متأخرين گفتند: ماهيت اشتداد وضعف برنمى دارد اين يك مساله واحد است آن كه اشتداد و وضعف برنمى دارد عوارضى است كه بر اين ماهيت است شما خيال مى كنيد ماهيت اشتداد و وضعف برداشته مثل مراتب وجود انسان يا حيوانيت و امثال ذلك كه اين مساله در آنجا مطرح شد .